

گفتم ما هیچ کس از این برکت نبردیم از گناه و یا ما که این ستم و بر ما
 هم با بسیار و بر ابا سید در یکسال دیگر ما بود روزی بر جماعتی از کفار
 حینت میگذشتیم مگر او دیدن تیر تیر روی نگاه کرد و کارهای خود را
 گذاشته روی بلخس حال وی آوردند در میان دو کتف وی تا بلخس
 و شرحی بجهان و بر او دیدند از من پرسیدند که این فرزند تو از در چشم
 شکایت میکند گفت من نمیگفتم شرحی چشم وی هرگز معارفست
 میکند گفتم که گفتند خبر جد مال طلبی بر خیم و صد نیز از منست جهان
 خود نیز این بسیر را با داده تا بچشم بریم که در استانی عظیم خواهد بود
 و جهان بسیرم که بنظر آن است خواهد بود و مادر گفت خود چنین یافته ایم
 که یک چشم مانده است که مولد وی هم خواهد بود و جهان می آید
 که آن بوجود آمده است باز یک است که بوجود آید حلیمه
 گفته است که از ایشان نرسیدم و از آنجا شیک کردم **در این روز**
 که هم حلیمه گفته است که چون **سعد** سه ساله میل کرد که با برادران بر عیالی
 کو سفندان رود هر روز عصار میگردانست و با برادران بدو حق لغات
 میرفت و شبانه نشاند و مردم می آمدند یک روز او بسیار گرم بود من

مخوردم که امر در نحو بسیار گرم است نتوانست خوابد یافت خواهد
 رضای وی با گفت ای مادر من غم نخور که من پیش وی رفتم و بر او
 در برکان دیدم باره ابر بر سر وی سایه کرده بود به طرف که میرفت
 یا وی می گفت **از این وقت** که هم حلیمه گفته است که روزی
 با برادران بر عیالی کو سفندان رفتم بود نگاه در میان روز و از
 چشمه کرمان آمد و گفت ای مادر برادر زنی مرا در یاب که
 زرع در یافتن و بر مشکلی می بینم گفتم قصد چیست گفت در انضای
 آنکه ما هم بازی میگردیم مردی و بر از میان مادر بود و بیالای کوه
 ستافت و شکم و بر ایگار و شکافت من و ابو ذر و یک دیدیم که
 بیالای کوه دیدیم چهره بر افشرد خسته و چشم در آسمان و خسته
 پیش وی بروی در افتادم و بوسه بر پیشانی وی دادم و ستم
 ای جهان مادر حال چیست و قاضد از آن تو کیست گفت در آن
 وقت که با برادران بازی میگردم سبه کس آمدند در دست
 یکی ابریقی سیمن و در دست دیگری طشت از زم در گرفت
 سفید مرا از میان برادران در بودند و بیالای کوه بر آوردند

مخوردم که از آن